

تاگور

عبدالغفور روان فرهادی*

بتاریخ ۷ می ۱۸۶۱ م، در خانواده‌ای از اشراف توانگر و سرشناس از هندوان برهمنی بنگال را بندرا ناتھ تاگور^۱ در کلکته به جهان آمد.

کودکی و نوجوانی

صد سال پیش از اینکه او در محیط بنگال نفوذ کرده در محاربات منظم غلبه یافته بودند. بنگال نخستین قطعه بزرگ هند بود که زیر تسلط کمپانی هند شرقی آمده بود شاید چون نفوس زیاد داشت در آن هزاران روستایی، شهرنشین، کسبه و ماهیگران به دشواری زندگی می‌کردند. بنگالیان، مانند امروز، مردمان لطیف، ظریف، متواضع و فکور بودند. از زندگی سپاه و سلحشوری کناره می‌گرفتند و برای آن مستعد نبودند و بیشتر به امور ذهنی، فکری و روحانی می‌پرداختند. هنرمندترین مردم هند بودند، چنانچه موسیقی هند در سرزمین ایشان آهنگ روح‌پرور داشت و سرودهای عامیانه از زیباترین سروده‌های جهان بود و می‌باشد.

بنگالی پیشرفته‌ترین زبان از نظر فرهنگ باستانی هند بود که میراث ادبیات عظیم سانسکریت در آن تجلی می‌کرد. رامایانا و مهابهاراتا، دیگر آثار عمده سانسکریت، همه توسط دانشمندان و شعرای متقدم در زبان بنگالی ترجمه شده بود. تعداد مردم ادیب و

* نویسنده‌ای افغانستانی مقیم برکلی، آمریکا.

۱. در اصل کلمه «تاگور» (Tagore) شکل ماده کلمه تهاگر (Thakur) می‌باشد که به معنی «مالک» است و «را بندرا» معنی «خورشید» را دارد.

باسواد در بنگال پیش از هر قطعه هند بود. ادب بنگالی، در جمله ادب دیگر زبانهای هند صد سال پیش عالی‌ترین پایه را داشت.

بنگالی پیشرفته‌ترین زبان از نظر فرهنگ باستانی هند بود که میراث ادبیات عظیم سانسکریت در آن تجلی می‌کرد.

اهل ادب در بنگال آن زمان، حتی از دانش و هنر غرب فیض برده بودند. شعرهای تمثیلی، رُمان‌های انگلیسی به هر سو خوانده و ترجمه می‌گردید. انگلیسی‌دانان در بنگال زیاد بودند. آثار

فرانسوی و آلمانی و یا دیگر زبان‌های غرب از روی ترجمه انگلیسی آن شناخته می‌شد. پدر تاگور مرد دانشمند صاحب‌دل و آزاد از تنگ نظری و تعصب و مبری از تمثال‌پرستی عامیانه هندوان بود، وی یکی از دوستان و پیروان رام موهن رای مؤسس طریق یکتاپرستی «براهمو سماج» است.

از خانواده او شعرا و نویسندگان برآمده بودند و در وطن دوستی مشهور بود. تاگور در خاطرات کودکی خود می‌نویسد که پدرش چنان به فرهنگ کشور خود علاقه داشت که اگر کسی از همزبانان هموطن به‌وی نامه به‌زبان انگلیسی می‌نوشت، آن نامه را به‌نویسنده‌اش پس می‌فرستاد!

تاگور در آغوش خانواده فضل و دانش و یکتاپرستی زندگی کرد. نخستین شعر خود را در ۸ سالگی سرود. «مرغ خانه در فقس می‌زیست و مرغ آزاد در جنگل...» گرچه مکتب و مدرسه را دوست نمی‌داشت، عاشق شعر و ادب بود. در سال ۱۸۷۵ م مجموعه اشعار «گل‌های خودرو» را تألیف کرد و هنوز ۱۴ ساله بود.

علاوه به‌زبان شیرین و ادب‌پرور بنگالی زبان‌های سانسکریت، هندی و انگلیسی را آموخت. پس از مسافرت اوّل به انگلستان (۸۹-۱۸۷۸ م) به بنگال عودت نمود. از همان زمان، در جراید ادبی بنگال به‌نوشتن پرداخت. او را در انگلستان تحصیلات حقوق و قانون جلب نکرده بود. وی همیشه به‌حال مردم و فرهنگ مردم می‌اندیشید. در (۶۶ سالگی می‌خواست توسط یک «گاو گادی» (گاری که با گاو کشیده می‌شود) از کلکته تا کراچی و پیشاور برای شناختن زندگانی مردم شبه قاره مسافرت کند، مگر پدرش او را از این اقدام جسورانه باز داشت.

در همان اوقات بود که طی مقاله‌ای بر استعمارگران انگلیسی حمله کرد که به مقصد انباشتن پول از راه تجارت افیون کسی را بر مردم چین مسلط ساخته بودند (روشنفکران بریتانیا نیز بر چنین جهات استعمار از نظر بشردوستی خورده‌گیری می‌کردند).

در سال ۱۸۸۳ م هنگامی که ۲۲ ساله بود، با دختری از هموطنانش که ۱۹ ساله بود ازدواج کرد و با وی به انگلستان مسافرت نمود. در همین سال، مجموعه مقالات وی به صورت کتاب به چاپ رسید. در آن از عشق، مقام آدمی و حقوق آدمی سخن می‌راند. در همین سال، نمایشنامه‌ای را بر صحنه تمثیل آورد و نقش اول را خود ایفا کرد. در سالهای بعد، اشعار و کتب متعدّد او راجع به دین و فلسفه و شرح متن‌های مقدّس هندوان «اوپانیشاد» نشر شد و در سنین چهل سالگی و سالهای بعد راجع به مسائل اجتماعی، تربیت، درام‌نویسی و شعر، آثاری نگاشت. در سی و هشت سالگی (۱۸۹۹ م) به امر پدر برای واریسی امور املاک خانواده سه سال در روستا زیست و در این سال‌ها فرهنگ روستاییان را شناخت. اشعار و داستان‌های کوتاه نوشت. در ۱۹۰۲ م همسر جوانش از جهان رفت و بعد از درگذشت وی در سال‌های بعد از پنج فرزند تاگور دو فرزند نیز از جهان رفتند و تاگور از این ناحیه سخت اندوهگین بود.

در سال ۱۹۰۵ م جنبش وطنخواهانه سوادیشی^۱ در بنگال جریان داشت تاگور چندی وارد تظاهرات آزادی‌طلبان گردید و در جمع کردن اعانه برای آنها تلاش کرد. در سالهای بعد، حرکات مسلحانه در بنگال ظهور نمود که تاگور در آن شامل نگردید. در همین سال ۱۹۰۵ م پدرش از دنیا رفت در سال ۱۹۰۷ م دور از شهرها در بولپور کناره گرفت. در آن خطّه با صفا در یک آشرام یعنی عبادتگاه در آغوش طبیعت که در زمان جدّ او در سال ۱۸۶۳ م تأسیس شده بود و پدرش در ۱۹۰۱ م مدرسه‌ای بر آن افزوده بود عزلت گزین شد. در این دوره کناره‌گیری مهم‌ترین آثار خود را نگاشته است. توجّه او فراتر از کشورش به سوی همه جهان مبذول شد.

در سال ۱۹۰۹ م (۴۸ سالگی) اولین کتاب عمده فلسفی او تحت عنوان «سادهانا» یعنی «تحقیق» به چاپ رسید و کتابی تحت عنوان «دهرما» درباره فلسفه و اخلاق نشر کرد.

۱. سوادیشی (Swadeshi): مردمان هند جنبش نهضت ترک گفتن استعمال اشیای خارجی را آغاز نمودند.

از روی آن اشعار که تا سن ۴۵ و ۵۰ سالگی به چاپ رسانید، در محیط بنگال معلوم شد که او بزرگترین شاعر در زمان خود است و نیز دانسته شد که هرگز کسی در زمان پیشین در زبان بنگالی به پایۀ شاعری او نرسیده است. دوستان و مخلصان اصرار کردند که وی اشعار خود را به انگلیسی ترجمه کند.

گیتانجلی

در این سال‌ها بود (۱۹۱۱-۱۹۰۵ م) که تعدادی از اشعار خود را بنام گیتانجلی سرود هدیه و نیایش، به زبان بنگالی را داخل آن مجموعه کرد. بعداً از آن مجموعه و نیز از دفتر دیگری بنام «نی‌وی‌دیا»^۱ و «کهی‌یا»^۲ و بعضی اشعاری که در مجلات چاپ شده بود ۱۰۳ قطعه از گزیده اشعار خود را در سال ۱۹۱۱ م به زبان انگلیسی ترجمه نمود و همین ترجمۀ انگلیسی بود که سبب شهرت او در سرتاسر جهان گردید.

به یکی از خویشاوندان خود نوشته بود که (لندن ۱۹۱۲ م) باری در زمان بیماری خود را ناتوان و بیچاره چون کودکی می‌یافت که به محبت مادر نیازمند گردد. پس دست به دامان نیایش زد و چون در آن لمحۀ آن شاعر پنجاه ساله دماغ شعر گفتن نداشت، آنچه را موجود بود به دست گرفته به ترجمۀ آن از بنگالی به انگلیسی پرداخته: "خود را نیازمند دیدم تا به وسیلۀ زبان دیگری، آن احساساتی را باز دریابم که در ایام گذشته مرا سرشار و شادمانی ساخته بود."

می‌نویسد که این ترجمه چند کتابچه را در برگرفته بود و آن را طی سومین سفر به بریتانیا (۱۹۱۲ م) به یک دوست انگلیسی به نام روتن ستین، هنرمند نقاش، داد و در منزل او به دوستان صاحب نظرش قرائت کرد. روتن ستین مقدمۀ آن مجموعه را به ویلیام ییتز^۳ داد که مرد صاحب دل و دوستدار مشرق بود. ییتز در مقدمه چاپ اوّل کتاب در سپتامبر ۱۹۱۲ م می‌نگارد:

۱. نی‌وی‌دیا (Naivedia): پیشکش.

۲. کهی‌یا (Kheya): عبور از رودخانه.

۳. ویلیام ییتز (W.B. Yeats): شاعر ایرلندی‌نژاد انگلستان.

”نسخه قلمی این ترجمه‌ها را چند روزی در انگلستان با خود داشتیم و آن را در قطار آهن و اتوبوس و رستوران می‌خواندم، بارها ناگزیر شدم آن را ببندم تا بیگانه‌ای نبیند چسان خواندن آن مرا به‌شور می‌آورد. دوستان هندی من می‌گویند این اشعار در نظم زبان اصلی بنگالی، چنان موزون و نغز است که در ترجمه نمی‌آید. مگر من از روی ترجمه به‌نثر انگلیسی مطلب آن را چنان می‌یابم که در همه زندگانی آرزو آن را به‌دل داشتم...”

مهم‌ترین نتیجه نثر این مجموعه به‌زبان انگلیسی همان بود که ناگهان هندیان غیربنگالی بلکه جهان غرب آن را کشف کرد و چنان دلبسته آن شدند که به‌تاگور جایزه نوبل داده شد (۱۹۱۳ م). وی نخستین آسیایی و نخستین تیره پوست بود که این جایزه را به‌دست آورد. در آن زمان بسیاری از استعمارچیان از این خبر به‌کراهت استقبال کردند، مگر انسان دوستانی چون ییتز شادمان بودند.

تاگور مبلغ جایزه را (که ۸۰۰۰ پوند بود) صرف هوسرانی و تجمل ننمود، بلکه برای توسعه مدرسه «شانتی نکیتن» خرج کرد.

غرب (آن غرب مسلط و فایق بر جهان، نه تنها در زمینه نظامی و نیروی صنعتی و تفوق استعماری، بلکه دارای ادب درخشان و فرهنگ پهناور) به‌این اعتراف می‌کرد که یک شاعر آسیایی آن هم از کشور تحت استعمار می‌باشد که اکثر روشنفکران جهان پیشرفته، آن را منحصر به‌سخنوران آبی چشم اروپا و آمریکا می‌پنداشتند و حتی شرقیان هم تصور نمی‌کردند جز نژاد عالی اروپانشین کسی شایسته چنین جایزه باشد.

تاگور در سراسر جهان شناخته شد و بعد از نشر ترجمه انگلیسی گیتانجلی دوباره به‌خارج از هند سفر کرد.

او را به‌هاروارد در آمریکا دعوت کردند و بیانات او راجع به‌آدمی، پروردگار و طبیعت به‌زبان انگلیسی تحت همان عنوان «سادهانا» نشر شد (۱۹۱۳ م).

متن انگلیسی سادهانا بیرون از بنگال، دانشمندان خطّه پهناور هند را متوجه ساخت که تاگور، آن شاعر دل‌آگاه، افکار والای فلسفی نیز دارد. چند بار به‌اروپا سفر کرد، آمریکا و ژاپن را دید و در هر جا روشنفکران دورانیش موجودیت و شخصیت او را،

نشانه حق آزاد شدن هند شمردند. وی به‌جایی رسید که تا آن زمان، هیچ هندی (بجز بودا) نرسیده بود، یعنی شخصیتی جهانی شد.

دیگر آثار و دوره سالمندی

در سال ۱۹۱۵ م، رُمانی تحت عنوان «خانه و جهان» نوشت که در آن ضمن حکایتی پندار و کردار دو جوان وطنخواه بهم مقایسه شده: از یکی سرشار احساسات و سختگیر وطن‌پرستی از روی تعصب و دیگر آنکه می‌گوید گرچه حق و حقیقت بزرگتر از وطن است، اما وطن باید آزاد شود.

در همین سال گاندی از شانتی نیکیتان دیدن کرد. با وجود وطنخواهی تاگور برتانویان شهرت او را در جهان و طرفداری روشنفکران روشندل بریتانیایی را از وی دیده، لقب اشرفی «نایت هود» را (با درنظر گرفتن آنکه جایزه نوبل را گرفته بود) به‌او دادند و آن وقت آن را پذیرفت.

در سال ۱۹۱۶ م به‌ژاپن مسافرت کرد و مجذوب زیبایی آن شد. در سال ۱۹۱۷ م کانگرس ملی هند، در کلکته تشکیل جلسه داد، تاگور دعای خود را که به‌قلم خود نگاشته بود به‌زبان بنگالی سرود:

خداوندا! زندگی را تو به‌ما بخشوده‌ای؛

چنانکه این شرف را با همه نیرو و اراده خود سرفراز داریم؛

عزت ما بسته به‌عزت تست؛

چون، خود خواهی، بر نهاد ما غلبه کند به‌نام تو در برابر آن قیام می‌کنیم؛

چنان کنی که در این راه پایدار باشیم و با نیرو رنج را تحمل کنیم؛

برای حق، برای خیر و برای آنچه در آدمی جاودان است...

در سال ۱۹۱۹ م خاطرات خود را به‌زبان بنگالی نشر کرد، در این سال، چون در جلیانوالا باغ (واقع امریتسر) پلیس بریتانیایی، بر اجتماع مردمان بی‌دفاع آتش کرد، و عده زیادی را کشت. تاگور، نشان «نایت هود» بریتانیایی را، به‌پیوست یک نامه که در ساعت ۴ صبح، ۳ می ۱۹۱۹ م نوشته بود، به‌نایب‌السلطنه انگلیس اعاده کرد و به‌وی نوشت:

“این نشان سرافرازی اکنون نشان ننگ شده است...”

در ۱۹۲۱ م یعنی در ۶۰ سالگی، در نزدیکی همان آشرم در بولپور، دانشگاه شانتی نیکیتان را به نام «ویشو بهارتی» تأسیس کرد، که دانشجویان از هر کشور و هر نژاد، در زیر سایه جانبخش درختان بنگال، روی چمن نشسته، درحالی که مرغکان آن دیار بر درختان می سرودند، با سینه های فراخ و چشمان بینا و فارغ از تاریکی تعصب، به مطالعه فلسفه ها و ادیان آدمیان و پندارهای شرقیان و غربان و تاریخ هنر سرزمین های جهان می پرداختند.

ویشو بهارتی مصداق این مقوله شاعرانه سانسکریت شد:

“آنجا که همه گیتی یک آشیان می شود.”

تاگور ارشاد می کرد:

“آن ملت دارای فرهنگ عالی می باشد که تعصب و تنگ نظری را دور داشته فرهنگ خود را یکجا با فرهنگ همسایگان، و فرهنگ همه بشریت پرورش دهد، زیر آنچه مبنی بر پایه تعصب و تنگ نظری باشد، فرهنگ نیست و موجب تباهی است، و آن فرهنگ که مبنی بر اخوت بشری و وسعت نظر باشد، فرهنگ حقیقی و موجب آرامی و صلح و سلام است.”

بنابراین تاگور، نام این مدرسه بین المللی را «شانتی نیکیتن» یعنی جایگاه آرامش (دارالسلام) گذاشته بود. آن مدرسه اکنون برپاست و تا امروز هزاران پیر و جوان، از هر گوشه جهان آنجا می آیند.

تاگور در کودکی پابند مکتب نبود. درین زمان سالمنندی، خواست، همانند زمان استادان و مرشدان هند باستان، مدرسه ای بسازد که با محیط طبیعی موافق باشد. نقاشان، سرایندگان، اهل ادب از هر نقطه زمین به آنجا سفر کرد، و یک روز یا یک ماه یک سال، یا چند سال، آنجا زندگی می کنند، و زیر سایه همان درختان که تاگور ارشاد کرده بود آرام می گیرند و به همان فریادهای مرغکان که تاگور دوست می داشت گوش می دهند و تفکر می کنند.

بعدها، در این مدرسه، تدریس رقص و موسیقی و نقاشی، علاوه بر زبان ها و حکمت و هنر، افزوده بود.

در سال ۱۹۲۵ م «کنگره فلسفی هند» تشکیل گردید، و رئیس نخستین جلسه آن تاگور بود. وی این ریاست جلسه افتتاحیه را در اثر خواهش رادها کریشنان (۱۸۸۸-۱۹۷۵ م) و دوستانش پذیرفت. اصلاً از اهل مدراس بوده و در جوانی ترجمه گیتانجلی و سادھانا را به انگلیسی خوانده و شیفته تاگور شده بود. در سال ۱۹۱۷ م مقالاتی بر فلسفه تاگور به انگلیسی نشر کرده و در سال ۱۹۱۸ م از آن کتابی به انگلیسی ساخته بود. رادها کریشنان بعد از آنکه در سال ۱۹۲۱ م به تدریس فلسفه در شهر کلکته پرداخته بود. بدیدار تاگور بیشتر نایل شد. تاگور او را دوست می داشت. (آن وقت هیچ کس نمی دانست این فیلسوف جوان مدراسی، در سالخوردگی، رئیس جمهور هند مستقل خواهد شد!)

تاگور، چنانکه در کتاب «وحدت خلّاق» که به زبان انگلیسی (در ۱۹۲۲ م نشر شده) شرح می دهد، معتقد به نزدیکی و تفاهم شرق و غرب بود. در کتاب «دین آدمی» که آن هم به زبان انگلیسی در سال ۱۹۳۱ م نشر شده است، از پندارهای هند باستانی و دانشمندان غرب و تاریخ ادیان و زبان شناسی سخن می گوید، و گویا به زبان انگلیسی شرح می دهد که تکوین عقاید دینی خود او چه سان صورت پذیر شده است.

کتاب دیگر او تحت عنوان «آدمی» حاوی یادداشت های درسی او در دانشگاه آندرا می باشد.

در سال ۱۹۲۲ م نمایشنامه «مکتادھارا» یعنی «رود بار آزاد» را نشر کرد که در آن آسیب پندار و کردار تبعیض طلبان بیان گردیده است. در سال ۱۹۲۳ م نمایشنامه «بهار» را نشر کرد، که تقبیح جنبش های سیاسی استبداد طلب، و نظام های سلطه جو و بی اعتنا به حقوق افراد بود. تاگور صاحب چندین مجموعه شعر گردید و اشعاری هم دارد که در مجله ها به چاپ رسیده اما در مجموعه ای گرد نیامده است. اکثر اشعار او از بنگالی به هیچ زبان ترجمه نشده است.

چنانکه گفتم «نی وی دیا» (Naivedia) به فلسفه هند باستانی و اوپانیشاد ارتباط دارد. مجموعه «کھی یا» (Kheya) یعنی گذر از رودخانه (درباره آدمی و تکامل وی)،

گیتانجلی (سرود نیایش)، همان سه مجموعه‌اند که خود ۱۰۳ قطعه گیتانجلی انگلیسی را از آن گزیده است به عبارت دیگر گیتانجلی بنگالی، که حاوی ۱۵۷ قطعه شعر

می‌باشد، همه در گیتانجلی انگلیسی نیامده است فقط نیمی از اشعار گیتانجلی انگلیسی ترجمه اشعار گیتانجلی است.

و در گیتانجلی انگلیسی چنان اشعاری آمده است که در زبان بنگالی در دو مجموعه دیگر یا در مجلات ادبی آمده و شامل گیتانجلی بنگالی نیست.

دو مجموعه دیگر تاگور «گیتی میله» (Gitimalya)

یعنی حمایل سرود و «گیتالی» (Gitali) یعنی «سرودها»

هر دو پیرو گیتانجلی بوده در ردیف آن واقع می‌شود چند مجموعه شعر دیگر «ات سرگه» (Utsarga) یعنی هدیه و «به‌له‌که» (Balaka) این همه از ۱۹۱۲ م و پورالی و ماهوا (۱۹۳۰ م) همه به زبان بنگالی بود، برای شناسائی پندار فلسفی و ماهیت اشعار وی منابع عمده می‌باشند.

هندشناس فقید فرانسوی لوئی روند (Renou) که استاد سوربون بود، مجموعه‌های اشعار تاگور را که در غرب ترجمه و شناخته شده است به چند دسته تقسیم می‌کند:

- احساسات خالص «سونار تاری» یعنی کشتی زرین (در ستایش کردار نیک) - زبانی - حاصل کشت. عشق: باغبان.

- یکتاپرستی: گیتانجلی - سبد میوه.

- اشعار تعلیمی و اندز تقلید اشعار عامیانه و درویشانه.

- تئاتر: (این نمایشنامه‌ها در آغاز به طرز شکسپیر بوده است اما نمایشنامه‌های بعد از آثار کالی داس - سخنور قدیم هند را به خاطر می‌دهد و جهان دیگری را نشان می‌دهد.

- درباره کودکان: «هلال».

- درباره یکتاپرستی: «فراری».

- داستان‌های قدیم.

تاگور، چنانکه در کتاب «وحدت خلاق» که به زبان انگلیسی (در ۱۹۲۲ م نشر شده) شرح می‌دهد، معتقد به نزدیکی و تفاهم شرق و غرب بود.

- ترجمه اشعار صوفیانه کبیر از زبان هندی به بنگالی.
 - درام‌های تاگور در حقیقت حکایه‌های شعری است: انتقام طبیعت «پارسا» یا «مرتاض» (اندرین باره که رستگاری آدمی در قبول طبیعت است و نه در ترک طبیعت، در زیستن است به پاکیزگی و از روی راستی و نه دوری از آفرینش).
 - آبشار (منفعت ملی و برادری آدمیان).
 - راجا (ارتباط بین معبود و روح آدمی).
 - داک گهر (پستخانه) - افسانه کودکی بیمار که به جهان می‌نگرد و چشم به راه پاسخ‌نامه‌ای است که به راجا نوشته است جواب نامه راجه نمی‌آید. مگر راجا خود به تغییر لباس، نزد کودک می‌رسد و کودک او را باز هم می‌شناسد.
 - در روستاهای تاگور «غرق» - «کوره» (= بهترین) - «خانه و جهان» قابل تذکر است.
 - در حکایت کابلی‌والا^۱، حالات یک پشتون (پتان به اصطلاح هند) را در بنگال ترسیم می‌کند که در معامله پول سختگیر است، مگر محبت به کودکی، او را به یاد کودکان و خانواده‌اش می‌اندازد، و عواطف انسانی او غلبه می‌کند.
- مشکل بزرگ این است که عناوین محتویات و سال نشر آثار او در زبان بنگالی و در ترجمه انگلیسی یکسان نمی‌باشد ترجمه‌های انگلیسی اکثر آثار (بجز گیتانجلی و یک دو مجموعه دیگر را) غیر از خود او دیگران کرده‌اند و خود ترجمه را واریسی نکرده است. اکنون مقایسه نشان می‌دهد اکثر این ترجمه‌های انگلیسی ناقص و سطحی بوده و متأسفانه اساس ترجمه از انگلیسی به زبان‌های دیگر قرار گرفته است. معلوم گردیده حتی آنچه را خود از بنگالی انگلیسی ترجمه کرده است برای فهم انگلیسی‌زبانان بسیار ساده ساخته است.
- فهرست کامل آثار تاگور با ذکر همه آنچه به انگلیسی، فرانسوی و چندین زبان دیگر جهان ترجمه شده است، کتاب ضخیمی خواهد شد (فهرست آثار مهم زبان بنگالی در کتاب «ناره وانه» که به زبان انگلیسی نوشته شده است، درج گردیده است و

۱. از این حکایت فیلمی هم ساخته شده است.

در فهرست اخیر به کتاب «نارائانی» اشاره کرده‌ایم. تعداد پارچه‌های - شاعری او به سه هزار می‌رسد که صد هزار سطر را فرا می‌گیرد در اکثر این اشعار حالات، پندار و دل و جان آدمی و احوال آفرینش و نیز ستایش ذات یکتا سروده شده است و آخرین سرود او از بامدار ۳۰ جولائی ۱۹۴۱ م (یعنی چند پیش از درگذشت او می‌باشد).

زیاده از صد داستان کوتاه و تعداد زیاد مقالات نوشته است خلاصه اینکه راست گفته‌اند که اگر بنگالیان را بپرسید «از همه ادب بنگال صرف نظر می‌کنید یا از تاگور؟» در پاسخ دادن دچار تردّد و دو دلی خواهند شد.

در موسیقی پهناور هند استاد و مؤلف بود. در آغاز کودکی، آموختن موسیقی را آغاز کرد و تا آخرین روزهای زندگی، به موسیقی سروکار داشت چنانکه سه هزار آهنگ تصنیف کرد و سرود و آهنگ ملی هند «جانا گانا مانا» یکی از آن می‌باشد.

نقاشی‌های او قابل توجه است. اگرچه در سالیان اخیر زندگانی (۶۸ سالگی) به این زمینه هنر بذل توجه کرد و نقاشی‌های او در هند و پاریس و نیویورک نمایش داده می‌شد و مجموعه رنگینی از آن در دهلی نیز چاپ شده است. گرچه شعر تاگور به زبان بنگالی است، اما تأثیر اشعار سانسکریت کلاسیک بر آن مشهود است، چنانکه مانند کالی داس (قرن ۴ م) آدمی را در آغوش طبیعت جا می‌دهد. در چنین اشعار آدمی با آفرینش یار و خویشاوند است. در عشق گرچه عشق بشری باشد شورش مهر حق غلبه دارد یعنی که محبت بشری رهبر محبت یزدانی است.

از حماسه‌های هندی «رامایانا» که به زبان سانسکریت است ارمان ادای وظیفه و فداکاری را گزیده است.

تأثیر ادب بنگالی بر شعر تاگور بیشتر است. در طرز ادای سخن پیرو بنکم چندر است (که ادب بنگالی را از بند و زنجیر قوافی و سجع پرستی کهنه آزاد کرده بود). در ترسیم طبیعت مانند بهاری لال است. به ادب عوام محبت بی دریغ دشت و اشعار - قصبه‌ها - امثال و حکم عوام و دیگر فولکلور را جمع‌آوری کرده است.

شصت و سومین جشن تولد او در پیکن و هفتاد و یکمین جشن تولد او در ایران برگزار شد درحالی که خود حاضر بود. با زعیم بزرگ هند گاندی بسیار دوست بود البته تاگور آزادی هند را در فضای همکاری بین ملت‌ها می‌خواست و از مجموع نظریات

گانندی، از جمله «عدم همکاری» و «نافرمانی مدّتی» طرفداری نمی‌کرد. (جریان تاریخ چنان شد که به‌کار افتادان پندارهای گانندی عملاً مؤثر ثابت گردید) در سالهای اخیر زندگی اشعار شورانگیز به‌طرفداری مظلومان و بیچارگان و بر ضد سیاست پیشگان ریاکار و متعبدان سروده است.

در سال ۱۹۳۷ م، پس از یک بیماری شدید، قلم برداشته اشعار با عظمت بر ضد نازیسم و فاشیسم سرود. ناتوانی و بی‌همتی دموکراسی‌های غربی آن وقت را (که مقابل هیتلر سرتسلیم فرود می‌آوردند) افشا کرده است. در آن زمان، اکثر مردم باسواد در آسیا به‌هیتلر و پندار او به‌نگاه قدردانی می‌دیدند، و مؤفّقیت‌های او را در ایجاد یک ملّت آهین می‌ستودند، مگر تاگور از نژادپرستی هیتلر سخت بیزار بود.

در سال ۱۹۳۷ م شعری در پشتیبانی حقوق سیاهان افریقا بر ضد استعمار سروده است: «ای افریقا، موج ناشکیبایی تو را از سینه شرق برکنده است!...» (سال پس از این شعر مردمان آسیا و افریقا در باندونگ متحد گردیدند و البته آن وقت یعنی در سال ۱۹۵۵ م تاگور در قید زندگانی نبود).

شعرهای اخیرِ زندگی او (بعضی از سال ۱۹۴۱ م است) بیانگر نومی‌اوست، زیرا شدّت محنت تلخ مصیبت‌زدگان تباهی جنگ عمومی، غلبه آن وقت نازیسم و فاشیسم در زمینه کشورگشایی و ناکامی همکاری بین‌المللی را شاهد گردید، و به‌آرزوی خود از این جهت واصل نشد.

در پایانِ زندگی، آنچه از او باقی ماند، مانند گنجینه سرشاری بود:

سی جلد شعر بنگالی (در حدود ۳۵۰۰ شعر و سرود)، سی جلد نثر، و پنجاه نمایشنامه و مهم‌تر از همه، صدها تصنیف موسیقی و سرود (که در دل و جان بنگالیان تا امروز حکمفرماست) و بسا اندیشه‌های والا و ترسیمات لطیف طبیعت و احوال آدمی که در نهاد مردمان صاحب‌دل جهان شکوفا ماند.

این بود چند کلمه درباره شعر تاگور. اما اگر بخواهیم پندار او را بیشتر بشناسیم، باید دریابیم که از زمان هند باستان تا زمان خودش، بروی چه پندارها و عقاید اثر گذاشته، و خودش هر کدام را چگونه ارزیابی کرده است.

سالیان واپسین زندگانی تاگور

تاگور، سالیان واپسین زندگانی را، در تفکر بر اوضاع جهان با نگرانی از ترقی فلسفه نازیزم و فاشیزم؛ و تحمل رنج بیماری سپری نمود. در سال ۱۹۳۷ م سخت بیمار شد. به تاریخ ۷ آگوست ۱۹۴۱ م، در شانتی نکیتان محفل باشکوهی برپا گردید. یونیورسیتیه اکسفورد لقب دکترای افتخاری را به تاگور تقدیم کرد. رادها کریشنان، فیلسوف هندی و سر موریس گایر از اکسفورد نمایندگی می‌کند. بیانات سر موریس گایر به زبان لاتینی بود. حضار از ترجمه انگلیسی آن که به ایشان توزیع و تقدیم شد، درباره تاگور این کلمات را دانستند:

”باید گفته شود که این مرد بالاتر از مأمن خیررسانی پناه‌گاهی نجسته است. از خاک و گرمای روزگار نیاندیشیده است. از رفتن میان مردمان در راه و بازار کناره نجسته و هرگاه کار ناصوابی واقع گردیده در برابر حکومت بریتانیا قیام کرده است. هرگاه لازم شده مردم خود را به اشتباه ایشان ملتفت گردانیده است. اینجا در برابر شما، شاعر و نویسنده‌ای با استعداد بی‌شمار، حاضر است. موسیقی‌دان نامدار در هنرش، فیلسوفی که آزمایش گفتار و کردار را گذرانده است، پشتیبان جدی و فداکار آزادی‌های عامه مردمان، کسی که با پاکیزگی زندگانی و سنجیه خویش مورد ستایش همه بشریت آمده است...”

تاگور به زبان انگلیسی جواب داد و اشاره به جنگ جهانی کرد. اظهار امید نمود که تمدن و فرهنگ بشریت تباہ نگردیده و گیتی به سوی هدف تفاهم میان مردمان متوجه باشد.

تاگور رنج بیماری را تحمل می‌کرد. وی می‌دانست که دم واپسین فرا رسیده است. می‌گفت:

”آرزو مندم چون برگ زرد خزانی یا چون درخت کهنسال فرسود به آهستگی برافتم و بی‌آنکه غوغایی برافکنده باشم. بتاريخ ۳۰ جولای ۱۹۴۱ م عمل جراحی بروی صورت گرفت. روزهای بعد چهره‌اش اندکی روشن‌تر بود، هفتم آگوست چشمان سیاه خود را گشوده به حاضران نگاهی افکند یعنی که «خدا حافظ!»

دختران و زنان مخلص وی در کناره‌ای زمزمه‌های «براهمو سماج» را می‌سرودند. به آرامی افتاده بود. در سیمایش آرامش و سکون فرمانروا بود... شال سپیدی بروی گسترده... یکی از دختران گلبرگ‌های گل‌هایی را که دوست داشت به‌پایش ریخت. یک پندت از مخلصان او ادعیه سانسکریت را می‌خواند. در این حال سرتاسر بنگال مردان و زنان و کودکان در وقت کار یا تفریح سرودهای تألیف کرده او را که در آن اثر راگ‌های هندوستانی یا نشیده‌های ملاحان بنگالی، یا نواهای دوستداران ویشنو یا فریادهای موزون درویشان ساده‌گرای بائول طنین انداز بود، می‌خوانند و بسی از ایشان آگاه نبود که «گورو دیو»، در آن لمحّه، چشمان خود را بست، چنانکه دیگر هرگز نگشاید...

*

همچنان‌که برخی از عرفا سلاطین بی‌کلاهی بودند. همچنان تاگور نخستین سفیر مردم هند در کشورهای جهان بود. آثار با عظمت و ساده او اعتبار نمایش بود. پیش از آنکه زعمای هند مانند رادها کریشنان و نهرو و ذاکر حسین سفیر بفرستند: مردم هند اعجازی کرده با وجود قید اسارت بیگانه این سفیر را به جهان فرستاده بودند. آندره ژید که یکی از بزرگترین نویسندگان فرانسه و جهان امروز بود، خودش قلم برداشت، و گیتانجلی را ترجمه کرد و در مقدمه آن نوشت:

“آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم، نخست کوچک بودن آن است. آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم این است که از اساطیر دینی هند مبری است. آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم، این است که برای خواندن آن هیچ آمادگی نیاز نیست. مه‌بهاراتا ۲۱۴۸۷۷ بیت دارد و رامایانا ۴۸ هزار بیت. پس ازین دو کتاب چه راحت و فرحت می‌آرد، اکنون از روی تاگور، هند را آفرین می‌گویم؛...”

واقعاً عده‌ای از صاحب‌دلان غرب، از روی سخن تاگور، دلبسته هند و دلبسته همه شرق شدند اینکه امروز، در سراسر جهان، مردمان هر رنگ هر دین، ذکر خیر تاگور را می‌کند دلیل این است که در این جهان بیهوده زندگی نکرده است و مرگ او زوال آثار او نبوده است.

در اینجا شایسته است، ترجمه نامه معروف ۲۵ فوریه ۱۹۱۴ م تاگور را که در جواب پرسنده‌ای درباره عقاید دینی خود از شانتی نکیتان نوشته بود، خاطر نشان کنم:

”... من به هیچ دین مربوط نیستم. به مذهب خاصی پابندی ندارم. بر یک چیز یقین دارم آن اینکه، خداوند، در آن دم که مرا آفرید، خویشتن را از آن من ساخت. خداوند، پیوسته دست اندرکار است، چنانکه هستی مرا در تجارب زندگانی می‌گسترده و بانبروها و زیبایی‌های گوناگون این جهان، درهم می‌پیچد، همه هستی من از ضمانت جاودان عشق برخوردار شده است...”

در نگاه خود او، مرگ او وصلت او بود که:

خانه خود ترک می‌گوید عروس جان من تا که در تنهایی شب، تا خداوندش رسد